



اشرف کمانی

تو گوش کنی مرا و من نوش تو را
تو نوش کنی مرا و من گوش تو را
تو بوسه زنی به دفترم با قلمت
بر دوش کشم همیشه خاموش تو را



آشنایی با شعرا

این شماره:

احمد طاهری زاده



احمد طاهری زاده اول آذر ۱۳۴۴ جنوب استان فارس گله‌دار

تحصیلات: دکترای حقوق بین الملل

وکیل پایه یک دادگستری در شیراز

عضو کانون وکلای دادگستری استان فارس

از سال ۱۳۶۴ سرودن را آغاز کرد و از سال ۱۳۹۴ به پارسی سرایی روی آورد.

برای نخستین بار در کشور، دو پارسی سروده به نامهای سرود رود و پیمانیه پارسی چاپ کرد که همه واژه‌های آن به زبان پارسی سره است.

یک جلد فارسی سروده به نام جامی از باده لب‌ها نیز چاپ و به بازار فرهنگ و سرود پیشکش کرده است.

تشنه بودم دوش و جام می لبالب پیش من

گشت کیش بازی چشمان مستش کیش من

نام من چون خار، بر روی لب گل می نشست

خنده‌ای بر زخم دل زد نوش گل بر ریش من

سنگدل، سیمینه رخ، سیب زنخدان می فروخت

وای از این بازار و از دست دل درویش من

پاسخ آری ز چشمش، پاسخ نه بر لبش

ای شگفت، آن جام لب، هم نوش من، هم نیش من

ریخت با لبخند خود، کوهی نمک بر زخم دل

بوسه‌هایش بخیه زد بر زخم درداندیش من

نازم آن بیگانه دیرآشنا، کز روی مهر

گرچه دیر آمد ولی پیشی گرفت از خویش من

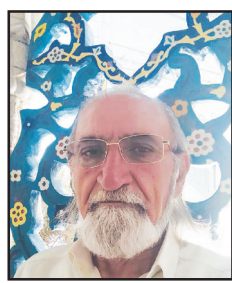
گرچه کم می‌بینمش، می‌خواهمش از جان و دل

ای خوشا آن کم، که شد بسیار بیش از بیش من

منتظر داستان و اشعار شما هستیم

لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید.
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی‌شود.

toloudaily@gmail.com



آرش سیستانی

هنوز به اولین انتخابم می‌بالم

به اولین انتخاب

به اولین تلنگر احساس

به اولین تراوش شاعرانه

که از بلند بام کاهگلی خانه مادر بزرگ

واژه دوست دارم را

با عبور از مرز نوجوانی‌ام

به قلب مهربان تو

هدیه داده‌ام

آن روز که گونه‌هایت رنگ انار یافت

و زبانت لکنت گرفت

و روسری‌ات را باد با خود برد

آری ...

آری ...

هنوز به اولین انتخابم می‌بالم

به اولین انتخاب

حتا اگر

بهمنی بودنم را

لق لقه زبان کنی

و غرور مرا به رخ بکشی

هر چند این روزها

پرنده خیالت

بام خانه‌ام را از یاد بُرده باشد

و چشم‌هایت

رد پای مرا دنبال نکند

من حتم دارم

من حتم دارم

همین لحظه ...

پیراهن حریرت را پوشیده

موهایت را شانه کرده‌ای

و پشت پنجره منتظر نشسته‌ای

تا از راه برسم

و برایت غزلی تازه بخوانم

و تو

موهای تازه رنگ شده‌ات را

به باد بسپاری

و چون پرنده زیبایی

که از تعقیب شاهینی می‌گریزد

به آغوشم پناه آوری

و من "دوستت دارم مادام" را

مدام تکرار کنم

مدام تکرار کنم



الهام سلیمان

به محرابم تورا دیدم سپس مهمان خود کردم
پرستیدم به جانم رخنه در ایمان خود کردم

عجب سازی زدی دنیا! غزل‌هایم شکوفا شد
تو را زیبا سرودم مطلع دیوان خود کردم

شدم شیرین جان بر کف شدی فرهاد بی
همتا

شدم لیلای مجنونی تو را حیران خود کردم

فراقت زخم کاری زد شدم بیمار چشمانت
شدی در خلوتم همدم، غزل درمان خود کردم

نگاهت خیمه زد در دل فرو پاشیده امالم
ندانستی که عشقت را بلای جان خود کردم



شعله خسروی

شاعری عاشقم و پیشه شعرم غزل است
شعر من آینه روشن روی گسل است

غزلم شعر سپید است و ردیفش سحر
است

نبض فریاد گلویی ست که نامش بدّل
است

می‌رسد فرصت آن روز که اندیشه من
سینه سینه به لب خاطره ضرب المثل
است

جنسم از شهد گون‌های نجیبانه کوه
عشق در وسعت کندوی دل من عسل است

بوی زن از نفس هر غزلم می‌گذرد
عطر گل در غزلم شاد و بغل در بغل است

شعر من شعر زن است و به خودم می‌بالم

حاصل هر عملی سایه عکس العمل است

دویدم

دنیا سرایی بود و دنبالش دویدم

در امتدادش خط رؤیایی کشیدم

یک لحظه یادم هست در راه درازی

در کوچه باغ زندگی سر می‌کشیدم

دیدم در آنسوی حصار شهر خاموش

بر بوته‌های سبز شیدایی رسیدم

از شوق آن تصویر رنگارنگ موزون

هر لحظه بر بالا و پایین می‌پریدم

کم کم زمان در لابلای قصه گم شد

مانند سروی خیره سر سر می‌کشیدم

یک سو پر از تصویر شاد زندگی بود

آنسوی دیگر غنچه‌ای نشکفته دیدم

فردا و فرداهای دیگر آمد و رفت

من قصه‌های تلخی از دنیا شنیدم

گفتم دوباره شاید آن دوران بیاید

افسوس بند زندگانی را بریدم

امروز روز مرگ رویاهای من شد

هر شب به یاد زندگی لب را گزیدم

خواهم دوباره کودکی دردانه گردم

دنبال یک احساس و گرمای شدیدم

در لحظه‌های سرد یک فکر پریشان

ای کاش یک دنیا زمان می‌آفریدم